

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری

* مؤلف: ذبیح اله صفا

* ناشر: امیر کبیر

* سال نشر: ۱۳۵۶

* نوبت چاپ: چهارم

* محل نشر: تهران

این کتاب که قریب نیم قرن قبل تألیف شده، حاوی مطالب ارزشمندی است که در عصر تألیف کتاب قطعاً تازگی داشته است و امروز هم مطالب مفید آن کم نیست. ظاهراً نویسنده دانشمند کتاب قصد داشته کتاب محدود به یک یا دو جلد نباشد و مروری کامل بر تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی باشد؛ اما، به هر حال، این مهم تحقق نیافته است و تنها یک جلد از این مجموعه منتشر شده که خوشبختانه مکرراً چاپ آن تجدید شده است. طرح این نکته ضروری است که متأسفانه تجدید چاپ کتاب هیچ گاه با تجدید نظر همراه نبوده است و تقریباً چاپ‌های بعدی کتاب هم به لحاظ شکل و محتوا با همان مختصات اولین چاپ کتاب انتشار یافته است. برای پژوهشگران در تاریخ علوم انسانی و دانشجویان این رشته توجه به برخی نکات در رابطه با این کتاب حائز اهمیت است:

۱. آشنایی نویسنده کتاب با زبان‌های مختلف باعث شده است از دیدگاه متفکران حوزه‌های مختلف علمی، در موضوع مورد مطالعه، اطلاع درست و شایسته‌ای داشته باشد. همین آگاهی کمک کرده که بعضی مطالب، حداقل برای نسل نویسنده و دانش پژوهان دهه‌های سی، چهل و پنجاه، از طراوت و تازگی برخوردار باشد. آشنایی خوب نویسنده با منابع اسلامی و زبان عربی زمینه بهره‌برداری نسبتاً مطلوبی از منابع اولیه اسلامی را فراهم کرده است. شاید اشاره به این نکته مفید باشد که اعتماد مؤلف به یک یا دو اثر شاخص موجب محرومیت وی و خواننده از دیدگاه‌های سایر منابع شده است.
۲. عنوان کتاب بر محتوای آن تطبیق ندارد. شاید این عدم تطابق، به دلیل برنامه تحقیق نیافته نویسنده باشد. اما، به هر حال، آنچه با عنوان «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» منتشر شده است، به هیچ وجه انتظار خواننده آشنا با آن مباحث را تأمین نمی‌کند. در واقع کتاب مروری است بر تحولات تاریخ فلسفه در جهان اسلام تا قرن پنجم هجری که گاهی به مناسبت، نیم‌نگاهی به تحول علم کلام هم داشته است. بخش

اعظم کتاب به شرح حال فلاسفه اسلامی اختصاص یافته که البته می‌تواند برای آشنایی دانشجویان رشته فلسفه و علاقه‌مندان به تاریخ علم مفید باشد.

به دلیل عدم ارائه تعریفی روشن از «علوم عقلی»، در فصول آغازین کتاب، به علمی چون طب، نجوم و ریاضیات پرداخته که چندان مرتبط با موضوع بحث به نظر نمی‌رسد. اما، در همین فصول، توضیحات مفیدی که در باب ترجمه و اقبال مسلمین به ترجمه آثار سریانی، یونانی، ایرانی و هندی داشته، از مزایا و جنبه‌های برجسته کتاب به شمار می‌آید.

۳. آشنایی خوب نویسنده کتاب با آثار و تألیفات شرق شناسان و اسلام شناسان مغرب زمین، هر چند به وسعت دید وی کمک کرده، اما شاید همین ویژگی باعث شده که به منابع اصلی کم‌تر مراجعه شود. در برخی موارد هم دیدگاه‌های بعضی محققان شرق شناس به نقد و بررسی و گاهی به عنوان نظر نویسنده مطرح شده است. چنان که در بحث از موضع پیشوایان دین در تعلیم و آموزش، (ص ۳۲ چ چهارم کتاب) از صدها حدیثی که در تشویق و تحریض مسلمانان به علم جویی در متون اسلامی و منابع روایی آمده، غفلت کرده و با استناد غیرنقدانه به خبری منقول از رسول مکرّم اسلام (ص)، پیشوایان مسلمانان را متهم به نگرش محدود و مسدود و اتخاذ سیاست انقباضی در کسب علم کرده است. حتی با کم توجهی به مضمون و محتوای پیام این آیه شریفه قرآن که: «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» قرآن را هم مدافع چنین سیاستی معرفی کرده است. بی‌تردید آشنایان با تاریخ علم در اسلام می‌دانند که روحی که توسط آموزه‌های قرآنی و تعلیم نبوی در پیکر جامعه اسلامی دمیده شد، زمینه‌ساز تسامح و تساهلی گردید که راه را برای کاوش‌گری مسلمانان در اقصی نقاط عالم فراهم کرد و شرایط را برای ظهور کهکشان‌های عالم و فرهیختگان در قرون اول تا پنجم هجری - دوره مورد مطالعه کتاب - تأمین نمود. این ذهنیت نویسنده بر برخی قضاوت‌های دیگر وی هم تأثیر گذاشته است.

۴. بنابر آنچه گفته شد، قضاوت دکتر صفا، در موضوعاتی چون «کتاب سوزی» جای تأمل و تفکر بسیار دارد. عدم اصرار نویسنده به مراجعه به منابع اولیه - در موضوعاتی از این دست - وقتی با نگرش ذکرشده همراه شود، طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه در صفحات ۳۳ و ۳۴ کتاب منعکس است به بار نخواهد آورد. البته این اظهار نظر که مستند به منابع متأخر - و نه منابع قرون اولیه - است، می‌تواند راه را برای نقادی اهل تحقیق بگشاید. حتی اگر

هم آنچه دکتر صفا در باب افسانه کتاب سوزی گفته صحیح باشد، نمی‌توان به بهانه حوادث نادری از این قبیل جانب انصاف را رعایت نکرد و مسلمانان را متهم به دشمنی با کتاب کرد! (صص ۳۰ تا ۳۴ کتاب)

۵. از این قبیل است اظهار نظر نویسنده در ارتباط با «پدیدآورندگان واقعی علوم در اسلام» که گفته این جماعت عموماً ستاره‌پرست، مسیحی، آرامی، زرتشتی و هندو بوده‌اند! (ص ۱۲۵ کتاب) شاید چنین قضاوتی نسبت به بعضی علوم چون طب و نجوم با اندکی اغراق قابل قبول باشد، اما بی‌تردید نمی‌توان پیشگامان عرصه‌هایی از معارف عقلانی عالم اسلام، چون: کلام، فلسفه و عرفان نظری را متهم به چنین گرایش‌هایی کرد. دعوای میان محدثان و فقها از یک سو و متکلمان و فلاسفه از سوی دیگر؛ خلاف دیدگاه جناب دکتر صفا بیشتر دعوای خانگی بوده است.

۶. قضاوت نویسنده نسبت به همین منازعه - میان اهل حدیث و فقه با فلاسفه و متکلمان (در صفحات ۱۴۰ تا ۱۵۵ کتاب)، هر چند حاوی نکات مهم و عمدتاً درستی است، اما قضاوتی یکسویه و یکجانبه است.

برخی مدافعان علوم عقلی در جهان اسلام، حتی زحمت استماع یا مطالعه ادله مخالفان را بر خود هموار نمی‌کنند و آنان را در هر حال محکوم می‌دانند. هر چند این قضاوت جسورانه اغلب از سر دلسوزی و به دلیل آزرده‌گی از کندی و یا حتی توقف رشد علوم عقلی در جهان اسلام است، اما نباید از یاد برد که انصاف در پژوهش اقتضا می‌کند که جنبه‌های مختلف یک موضوع به دقت بررسی شود.

به رغم همه نکات فوق و برخی مطالب دیگر - که جهت پرهیز از اطاله کلام از آن صرف نظر می‌شود - و با وجود آثار ارزنده‌ای که بعضاً برخی از دانشمندان خودی و بیگانه در این عرصه چاپ و منتشر کرده‌اند، عمر پنجاه ساله کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» موجب نشده است که کتاب برخی از ارزش‌های مثبت خود را از دست بدهد. کماکان طالبان علم در عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی می‌توانند در شمار آثار ارزشمند این رشته در زبان فارسی به آن بنگرند و از آن بهره‌مند شوند.